

## با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

دوشنبه سوم فروردین شصت

استاد مسعود ریاضی

### مکانیسم هدایت

ماده بسیار لطیفی در جسم بشر بوسیله خداوند ضمیمه شده که از الکتریسته لطیفتر است، روابط بین موجودات بوسیله این ماده لطیف برقی و مغناطیسی برقرار می شود. این ماده لطیف می تواند به جسم فرمان بدهد. مثلاً به قلب که تندتر بزند. زیرا قلب به وسیله این ماده لطیف کار می کند این ماده لطیف را قدیمیها روح می نامیدند ولی ما امروز می دانیم که روح نیست. عضو دومی هم به نام روان یا قالب مثالی هست که با جسم توأم است و تمام ذرات و سلولهای جسم را کاملاً در بر گرفته، جو و هاله ای در اطراف جسم درست کرده که این جو تا بیکران گسترش یافته یعنی انسان مثلاً در وقت فکر کردن این ماده لطیف نوری را گسترش می دهد تا در کرانه های علم و عمق ماده سیر نماید .

بوسیله عشق و محبت این ماده لطیف به معشوق متوجه می شود متمرکز می گردد و هر چه توجه و تمرکزش روی معشوق و معبود بیشتر باشد اتصال و ارتباط بین عاشق و معشوق قویتر می شود . به شدتی که می بینیم رگ لیلی را می زنند، خون از رگ مجنون می جهد با اینکه کیلومترها با هم فاصله داشتند . دندان پیغمبر اسلام در جنگ احد شکست، دندان اویس قرنی در قرن یمن می شکند.

علت این اتصال عشق و رابطه روحی بین آنها بود. این همان رابطه ایست که بین عامل و مدیوم است که اگر به عامل توجه نماید فرمانهایی را که اومی دهد، مدیوم انجام خواهد داد و این شدت توجه روان یا بعد دوم یا همان ماده لطیف است. مدیوم با توجه ای که به فرمانهای فکری و عملی عامل دارد همان طور عمل می کند و از اینکه این فرامین را عمل می کند احساس لذت می نماید. این اتصال و ارتباط ممکن است بین دو کره برقرار شود که با هم رابطه روحی و الکتریکی برقرار کنند و با یکدیگر حرف بزنند و تله پاتی داشته باشند .

### کارهای هیپوتیکی و مغناطیسی و روحی چهار مرحله دارد:

مرحله اول فرمان دادن به خود و تسلط بر خویشتن است (که به قلب خودت فرمان بدهی به اعضای بدنت چون کلیه و کبد و دستگاههای دیگر امر کنی)

دوم برقرار کردن رابطه با سایر موجودات به این ترتیب که با دیگران بجوشد.

مرحله سوم کارهای روحی و ارتباط با ارواح است. شخص به یکی از ارواح گذشتگان یا پیغمبران عشق می ورزد و به آنها علاقمند می شود. پس بطور نا خود آگاه توجه آنها را به خود جلب می کند مثلاً کسی که به علی، عیسی یا موسی صادقانه عشق می ورزد و او را برای او دوست می دارد و از او مادیات و ادای قرض یا شفای بیماری نمی خواهد، او را پست نمی کند و مقام ولایت را پائین نمی آورد و ارزش بالاتری برای او قائل است، خود به خود توجه اش را به خود جلب می نماید.

یقیناً اگر شما کسی را بشناسید که بدون نظر به شما عشق می ورزد و شما را صرفاً برای خودتان دوست دارد ناخود آگاه به او متوجه می شوید. اگر آدمی را برای خودش دوست داشته باشید ناخودآگاه به شما توجه پیدا می کند. پس مرحله سوم عبارت است از عشق ورزیدن به ارواح و ایجاد رابطه با آنها، رابطه ای خالص و پاک. ارواح چون قویتر و داناتر و بیناتر هستند بهتر اتصال را برقرار می کنند.

مرحله چهارم ارتباط با نیروهای مافوق است که در زبان اهل دین آن را ارتباط با خدا می گویند. نیروئی بالاتر از این نیروها هست که باید خالصانه با او دوست باشید. خالصاً مخلصاً لوجه الله. در این حالت عشق، باید همه وجود انسان چشم شود. بدین معنی که یک حس یا نیروی لطیف فعال می شود و می تواند بدون ابزار و وسایل، اقسام دیگر انرژی را که با چشم ظاهری قابل دیدن نیستند، ببیند.

درست مانند همان حس است که در دستگاه لامسه قرار می گیرد و انسان سردی و گرمی و زبری و نرمی را تشخیص می دهد، محرک این حس یک قدرت است یک نیروی مافوق که آن را جان یا پریسپری می گویند. پس اگر کسی را دوست داشته باشی توجهش را به خود جلب می کنی. چنان که خودش می گوید: "فاذکرونی اذکرکم" مرا یاد کنید و دوست بدارید تا شما را یاد کنم و دوست بدارم. اگر پرسید دوستی خالصی که در آن پول نباشد چه فایده دارد؟ می گویم: اگر از لذت حق آگاه شوی همه چیز را فدایش می کنی که چه آسایشی از آن بالاتر؟ زیرا دنیا و اهل دنیا، بیماریها، قرضها و گرفتاری ها را فراموش می کنی. هر چه هست در دوستی و محبت است.

آنها که پریشانندکسانی هستند که قلبشان خالی از عشق است، بدانند بیرون خبری نیست و هرچه هست در درون انسان است. اگر خیلی ناراحت هستید بدانید قلب خودتان از عشق خالی است و بی جهت دیگران را متهم می کنید چون دل انسان همیشه به عشق گرم است. در غیر اینصورت از حرکات مردم تعبیرات سوء می کنیم و بی دلیل ناراحت می شویم پس این در ماست.

مدیوم وقتی متمرکز شده و بیهوش می شود، لذت می برد، هیچ نوع غمی ندارد و احساس کمبودی نمی کند و هیچ چیز نمی خواهد. عشق می ورزد که توانسته توجه معشوق را جلب کند که این نهایت آمال و آرزوهاست پس دوست بداریم و عشق بورزیم تا آسایش یابیم، عشق خدا مایه آرامش دلهاست. "الا بذكر الله تطمئن القلوب"

### راه رسیدن به خدا چیست ؟

مسئله اساساً خواستن و طلب کردن است، هرچه طلب شدید بشود و فکر روی یک مسئله متمرکز باشد نیاز شدت می یابد، سایر خواسته ها تحت الشعاع قرار می گیرند. یعنی وقتی شما مثلاً بر عطشان غلبه می کنید، طلب آب در وجودتان شدید می شود و به طرف آب کشیده می شوید و بقیه نیازهای بدن فراموش می شود تا به آب برسید و هرچه این تشنگی بیشتر بشود قطع سایر علاقه ها و دوری از بقیه خواسته ها بیشتر خواهد شد. همین طور آدمی وقتی خدا را خواست و طلب هدایت نمود، وقتی طلب به حد نصاب رسید، هدایت می شود.

حال ببینیم چگونه هدایت می شود ؟ به این ترتیب که خداوند یکی از بندگان مقربش را معرفی می کند و آدم با یکی از اولیای خدا آشنا می شود به این می گویند هدایت

## اما مکانیسم هدایت :

اول طلب که آدمی واقعاً خدا را خالصانه بخواهد و فقط او را بخواهد و این حال طلب جز برای کاملین پیش نمی آید زیرا دیگران هزاران خواسته دارند که یکی از آنها خدا نیست. برای آشنائی به حال خودش و شناخت خواسته هایش یک راه بیشتر ندارد و آن اینکه ببیند از صبح تا شب دنبال چه چیزهایی می رود.

بعد از اینکه هدایت شد (پیشوایی از طرف خدا برایش معرفی گردید) به او علاقمند می شود و عاشق می گردد. علاقمند که شد دائماً به او فکر می کند و در عشق او غرق می شود و این همان ولایت شیعه و شناخت و معرفت به امام است. خود آن امام به مقام بالاتر و معشوق والاتری عشق می ورزد که آن خداست.

انسانی که در عشق ورزی نسبت به آن امام و پیشوا غرق شد، از طریق کانال روحی او مقام بالاتر را می شناسد و این زمانی است که با او وحدت یافته پس می تواند به معشوق معشوقش، به امام امامش، به معبود معبودش برسد و همینطور مرتبه به مرتبه سیر و سلوک می کند. بدنبال هم امام عوض می کند.

این تعویض در یک طول انجام می گیرد نه در عرض و تا آنجا ادامه پیدا می کند که به حقیقت برسد. قبل از هدایت و پیش از آنکه امام را بشناسد نمی تواند به خدا فکر کند و بندگی او را بجا بیاورد پس مراتب کمال انسان از هدایت به سوی بی نهایت مراتب و مراحل است به شرح زیر:

**اول - طلب حق (خدائی که نمی شناسیم) دوم - هدایت (معرفی یکی از اولیا توسط خدا). سوم - عشق نسبت به امام.**

خود به خود بعد از طلب، هدایت صورت می گیرد. چون نیروی الهی بسیط و یکپارچه است زمانیکه این برق روح لیزره و متمرکز روی نقطه مقصود، متمرکز شود این تمرکز قوای دماغی که خواستن و طلب در حد نصاب است یعنی روح در باریکترین کانال که قرار بگیرد، نفوذ می کند و گمشده اش را می یابد.

از آنجا که خداوند وجودیست بی نهایت نمی توان خود خدا را یافت. او آدم نیست که او را پیدا کنیم، وجود لایتناهای است. زمانی که شما این نیروی روح را متمرکز می کنید و به قصد پیدا کردن او، مرتباً طلب هدایت می نمائید. روح شما مثل نورافکنی است که نقاط مختلف را در صحرائی تاریک می گردد تا نقطه مقصود را بیابد. نورافکن روحتان به یکی از مظاهر حقه الهیه اصابت می نماید البته معلوم نیست که امام اصلی را پیدا کنی زیرا به اندازه ظرفیت می یابی. شخصی را یا در بیداری یا در خواب می بینی که آن شخص مامور هدایت شماست و با شما سخنیت دارد. او نیز طالب شما می باشد منتظر می شود تا شما بگردید و طالب او بشوید و طلب، دو مغناطیس، دوخواسته، دونورافکن به هم اصابت و یکدگر را پیدا می کنند.

این حال هدایت است چون او برای تو مظهر خداست. پس وقتی او را شناختی خود به خود عاشق می شوی، تمام وجودت از عشق او پر می شود همه را فراموش می کنی و فقط به او دل می بندی. هر چه این عشق شدیدتر گردد، معرفت شما بیشتر می شود و شناخت شما نسبت به حجت خدا که جذبش شده ای بیشتر خواهد شد. به نسبت همین معرفت عشق و ایمان بیشتر می گردد به حدی که در این حجت خدا غرق گردی و عشق به وصال منتهی شود. در او وصل و ادغام شوی، جذب و وصل و ادغام ویکی شدن، تا با او وحدت پیدا کنی.

با او که یکی شدی کانال روحی را می یابی که در وجود آن امام است. آن کانال به مرتبه بالاتر وصل است و تو به امام امامت آشنا می شوی، خود به خود امام اولی از سر راهت کنار می رود زیرا عشق پس از وصال و ایمان معنی ندارد. اگر در این نشئه و دنیا، استعداد داشته باشی که مدارج کمال را طی کنی ممکن است حدود ده تا امام عوض کنی که در یک طول باشند نه در عرض که از سلسله ای به سلسله ای برود مثل آدمی که می خواهد به شاه مملکتی تقرب یابد، پس به نسبت استعدادش شروع می کند از سپور شهرداری تا استاندار را می بیند و متوجه می شود که او آن نیست که می خواهد به آن برسد.

اینطور نیست که هرکس فقط یک پیشوای روحانی داشته باشد. این اشتباه اهل سلوک است که غالباً متصوفه به آن دچارند. وقتی مرشدی را می یابند فکر می کنند که دست او در دست خداست در حالیکه اینطور نیست و مراتبی دارد. تا مراحل کمالی را طی نکنی به او برخورد نمی کنی. معلوم نیست قطب یک سلسله با چند واسطه به مبدأ وصل است.

این راه منحصر رسیدن به خداست و تبلیغی هم نیست تو باید خودت دریافت و حس کنی که چه کسی قطب است؟ باید بخواهید، تا آنجا که طلب حق شعله بکشد و به حد نصاب برسد پس بطور حتم هدایت صورت می گیرد. در همه این مراحل دعا و استجاب دعا هست. دعا در طلب کردن است چنانکه در قرآن آمده: "ادعونی استجب لکم" بخوانید مرا تا شما را اجابت کنم. ولی نحوه اجابت را نگفته که تا طلب به حد نصاب نرسد صورت نمی گیرد. مکاتب عرفانی و تصوفی دچار خیانتی بزرگ در طریقت مرتکب می شوند و آن این است که طلب و هدایت مصنوعی برای مردم درست می کنند. این طریقت و یافتن خدا به این صورت روش کلاسیک نیست. البته مکاتیب عرفانی و دینی باید در آن حد تبلیغ کنند که مردم بدانند حقیقتی و هدایتی و ولایتی هست و راهش خواستن از خداست، و دستورالعمل تطهیر روحی و اخلاقی و شستشوی جسم و روان را به صورت مکتبی تعلیم دهند و مردم را برای خواستن از خدا تشویق نمایند.

در حالیکه مکاتیب چنین نمی کنند، آنها قطبی را انتخاب می کنند و تلقینش می نمایند که تو روح آدمی و بعد می گویند که این آقا امام وقت است. اما امروز به امر حق تعالی همه مکاتیب صوفیه در تمام نقاط دنیا متوقف خواهند شد و این جزو پیشگویی هاست. خیانت سلسله های صوفیه به طریقت و راه حق یابی این بود که غذائی مجازی به نام ولایت به معده مردم می ریختند. زمانی که تشنگی شخص طالب را به حد مرگ می رساند هر نوع آبی که به او بدهند رفع عطش می کند و گروه زیادی از خلق خدا اینطور خراب شدند. در حالیکه اگر این دسته تشنگی را زیاد می کردند وظیفه خود را نسبت و ولایت الهیه ایفا کرده بودند. منظور از تشکیل این مجالس همین است که مرتباً یاد آوری گردد که خدائی هست و امامی دارد و ما طالب او هستیم. پس باید تقاضا کنیم از خدا که ما را هدایت نماید.

راهش آسان است باید مرتباً یک چیز به خواهید که آن هدایت باشد. این کار از نظر فیزیکی هم توجیه دارد که چون روح مثل برق است پس وقتی آن را لیزره کردی نتیجه می گیری.

ای مکاتیب دست و پای مردم را نبندید. این کره زمین با این وسعت و این خدا با این عظمت، چطور آدمی در دهکده ای ادعا می کند که من قطب عالم امکان هستم؟ شاید مردم آن دهکده دقت نظر کافی و قدرت تشخیص

حق را از باطل نداشته باشند پس مدعی باید انصاف داشته و بگوید: من قدرتی دارم و روی شما تاثیر می گذارم، اما هدایت دست خداست چون من او نیستم. اگر کسی واقعا طالب باشد خدا خیلی زود او را هدایت می کند. تا آنجا که این مثل‌های عرفانی وسیر و سلوک و احادیث و روایات اهل بیت عصمت و طهارت و قرآن نیز همین را می گویند:

آدمی که صد تا فکر دارد و یکی از این افکار خدا هست یا نیست چگونه هدایت می گردد در حالیکه همه نوع فکری جز فکر خدا دارد. سلمان هدایت شده بود، اگر من هم ادعا کنم که هدایت شده ام باید خودم را با او مقایسه کنم و بینم آیا چنین است؟ سلمان شخصی بود که مانند پیغمبر اسلام راه را یافته بود. این است اثر خداشناسی و خداپرستی و عشق به خدا که تاثیر وضعی آن آرامش روحی است. یاد خدا مایه آرامش دلهاست. پس آدم نباید یادش برود که مسئله امامت از این حرفها بالاتر است.

تو کسی را به عنوان نماینده خدا در زمین می گزینی و دستش را می بوسی آیا خدا چه احتیاجی به دستبوسی تو دارد؟ بدان اگر از این کار تو خوشحال بشود او امام نیست. سعدی می گوید:

پادشاهی به غلامش دستور داد که پولی به زاهدان بدهد. غلام رفت و برگشت و گفت که در شهر زاهد نبود پس پولها را باز پس آوردم. پادشاه تعجب کرد و علت را جویا شد غلام گفت: آنکس که درم می ستاند زاهد نیست و آن کس که زاهد است درم نمی ستاند.

زاهد که درم گرفت و دینار      رو زاهد دیگری بدست آر

## نور هدایت الهی

نورهدایت الهی، نوری است مشعشع، پرتالو، پرتاووسی، که از ترکیب جسم و روان سیصد و چهارده نفر از اولیاء الله، به صورت گوئی نورانی بوجود آمده است. سیصد و چهارده نفر مانند مسیح ع، محمد ص، پاکترین و صالحترین بندگان خدا. جای زندگی آنها در یازده کره مختلف در یکی از منظومه های نزدیک به منظومه شمسی بوده است. این عده بر اثر عبادت و تمرینات روحی، جسمشان به انرژی و نور تبدیل شده و با روانشان ترکیبی صورت داده و همه در هم ادغام و وصل شده اند که به صورت یک گوی نورانی پرتالو در آمدند.

این گوی همان قدرت هدایت کننده الهی است. هرنامی می خواهید به او بدهید: امام، حجت، قطب، هادی و غیره این گوی مشعشع در هر زمان در مغز یک انسان که استعداد داشته باشد می نشیند و حقایق حکمت الهی را برای هدایت طالبان مانند سیل به مغز و زبان آن شخص جاری می کند. آن شخص ارشاد کننده حق جویان می شود و حجت زمان خواهد بود. در همه ادوار تاریخ و در همه زمانها در همه کرات اینگونه افراد بوده اند، اما مردم آنها را نمی شناختند. لذا به آنها رجال الغیب می گویند پیامبران به وسیله شخصی که مغزش جایگاه این نور بوده است، ارشاد شده اند.

این نور مظهر اسم یا هادی خداوند است که قرآن می فرماید:

"یهدی الله لنوره من یشأ" (سوره نور - آیه سی و پنج) خداوند هدایت می کند به وسیله نور خودش، هر کس را که به خواهد.

این نور مسئول هدایت است. این نور پیغمبر ساز است. تمام پیامبران و روانهای گذشتگان و دوستان خدا و فرشتگان آسمانها به فرمان این نور کار می کنند. این نور را با چشم ظاهر می توان دید.

گفتم کسی که این نور در مغزش می نشیند، قدرت ارتباط با روانها را پیدا می کند و می تواند طالبان مشتاق را با عالم غیب مربوط سازد، زیرا این نور مسئول هدایت است. مهدی، کسی است که بدست دارنده این نور هدایت و تربیت می شود.

هرکس که صاحب این نور را بشناسد به او مهدی می گویند یعنی شخص هدایت شده. قویترین فرد هدایت شده بین مهدی های یک زمان که تعداد آنها از سیصد و سیزده نفر بیشتر نخواهد بود، که مامور معرفی هادی دوران به جامعه بشریت و دعوت طالبان حقیقت و همه انسانها از هر دین و نژاد و به وحدت و یگانگی خواهد بود، چرا؟ برای آنکه بتواند با شناساندن هادی (صاحب نور) یک معبود از برای یکتاپرستان زمین معرفی کند و آن محیط سعادت درخشنده وحدت در جهان برقرار شود. ظهور مهدی زمانی است خیلی نزدیک. او شخصیتی است که به وسیله نور هادی، هدایت و تربیت شده است. از غیب بیرون می آید و به دعوت بندگان خدا می پردازد.

”طلعت دوست عیان بین و بیا طالب حق که حقیقت به تو آسان شده و جلو گری“

بوده اند کسانی که همه عمر در معبد آزمایشگاه و محراب دانشگاه به عبادت پرداختند تا با برق کشف خود جهانی را روشن کنند و انسانها را نجات دهند. ای وای که جامعه ما معنی دین و دینداری را نمی داند لذا برای مکتشفین و مخترعین بزرگ ارزشی قائل نیست. عده ای از مردم شرق که روی خودخواهی چهار کلمه دعا به لفظ عربی و روزه و نماز را دلیل بر دیانت خود می دانند و از دانش بدور افتاده اند.

کدام زاهد و عابد و مرتاض می تواند خود را با پاستور و ادیسون هم شان و هم مقام بداند؟ آخر این چه خودخواهی و چه قضاوت نابجائی است که می کنند؟ از این لحظه به بعد بدانید که هر کس بیشتر برای جامعه سودمند است، او دیندارتر است و لو اینکه از دین سنتی آگاهی نداشته باشد.

مردم سه دسته هستند: بشر و انسان و آدم.

بشر دیگران را فدای خود می کند و اهل خدمت نیست. روزگار را به توحش و بربریت بسر می برد. کاخ نشین است اما جنگلی.

انسان: اجتماعی زندگی می کند، در رابطه با اجتماع عدالت و تعاون را رعایت می نماید.

اما، آدم فدای مردم می شود. قرآن به آدمیان، ایثارکنندگان می گوید، که جان و مال و عمر خود را در خدمت مردم به رایگان نثار می کنند، آنها دیندارای واقعی و موحدین حقیقی هستند.

و در سوره بنی اسرائیل، آیه هفتاد می فرماید: ”ولقد کرّمنا بنی آدم“ براستی خداوند آدم را محترم و معزز می دارد و آدم لایق سجده فرشتگان می باشد.

برای آدم شدن باید الگوی انسان کامل نهاد خودمان را بشناسیم و با انسان کامل زمان تطبیق کنیم و دست بر دامن او بزنیم و کسریها و کمبودهای خود را اصلاح نمائیم. بسوی کمال آدمیت گام برداریم تا دیندار و با ایمان بشویم.

عشق ما به انسان کامل زمان موجب تمرکز روحی ما می شود و چون یکی را بشناسیم و یکی را بپرستیم و بخواهیم که در آن شخصیت الهی وصل و ادغام بشویم و با او وحدت پیدا کنیم، ما هم کامل می شویم. به این شعر رهنمون معظم وحدت کلام را پایان می دهیم :

گویم بشرا چو طاهر و پاک شوی      پس روح بسیطی تو و دراک شوی  
با خیره شدن به نقطه یکتایی      چشمت بشود باز و بر افلاک شوی

مقصود از نقطه یکتائی، همان انسان کامل زمان و معشوق و مقصود ما است که خدای مجسم و ظهور یافته ای است که قلب ما را در تصرف خود دارد. ما چون در حضور و غیاب به او متوجه هستیم روح ما متمرکز می شود و روشن بینی و الهام تجلی می کند، حقایق را می بینیم و آسمان پیما می شویم. این است معنی دینداری، چنین انسانی به هر کاری تواناست ، از برای او پرده و حجاب نیست و هر چیز را به خواهد ، می فهمد زیرا انسان وصل به خداست و از راه این عشق و تمرکز فکری به مقام الوهیت می رسد و ندای اناالحق (انسان خدائی) سر می دهد.

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند      بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت